



پیغام عشق

قسمت نود و نهم





از نقاشی بیرون بپر

رابطه ما با دنیا مثل یک تابلوی نقاشی پر از نقش و نگار می‌ماند که نقاش هر لحظه روی آن نقاشی می‌کشد. گاهی نقشه‌ها را پاک می‌کند و نقشه‌های جدیدی شکل می‌دهد، گاهی فقط رنگ یک نقش را کمی تغییر می‌دهد. او دائماً شکل‌های نو را می‌آورد و می‌برد. تابلوی نقاشی دنیا با اتفاقاتش می‌باشد و نقاش زندگی یا خدا. ما کجای این کار هستیم؟

تا زمانی که زندگی‌مان را در محدودیت من ذهنی می‌گذرانیم خود را تنها به جزوی از آن نقاشی محدود کردیم و گفتیم یک چیزهایی از آن من هستیم و یک چیزهای دیگر هم مال من هستند یا باید در آینده مال من بشوند. مثلاً گفتیم آن تن جوان و زیبا من هستیم، آن خانه، آن لباس‌های زیبا، آن آقا یا خانمی که اونجا ایستاده، آن مقام شغلی، اینها مال من هستند یا باید در آینده مال من بشوند.

همه توجه‌مان را خرج اضافه کردن اقلام داخل تابلو به خودمان می‌کردیم در حالی که این کار با اضطراب همراه بود. اضطراب از اینکه آیا یک نقش خاص نصیب من می‌شود، مرا به ثمر می‌رساند؟ مرا کامل می‌کند یا نه؟ پس ناهشیارانه در عمق احساس نقص می‌کردیم و در تصویری ذهنی قرار بود نقشه‌ها ما را کامل کنند. چیزی بیرون از تابلوی نقاشی را نمی‌شناختیم. در عین حال می‌دیدیم که این شکلها پایدار نیستند و همه جزئیات تابلو هر لحظه تغییر می‌کنند و گاهی نیز کاملاً از بین می‌روند.

این حالت نگرانی را همنشین دائمی ما کرده بود. هنوز هم به درجه‌ای که من ذهنی می‌تواند فعال شود این نگرانی آغاز به حرف زدن در سر ما می‌کند.

مولانا در غزل ۶۰۹ می‌گوید:

بر هر چه همی لرزی، می‌دان که همان ارزی

زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد



دل عاشق بیرون از تابلوی نقاشی زندگی می‌کند.

آموزش‌های مولانا به ما کمک می‌کنند که در حالی که در این تن زندگی می‌کنیم و در کارهای دنیا مشارکت داریم، از فکر همه نقش‌ها بیرون پریده و به اصل خودمان یعنی آن یک زندگی که همه نقش‌ها را شکل می‌دهد ولی خودش بیرون از نقش‌هاست زنده شویم.

اینگونه مقاومت و کنترل برای چسبیدن به یک نقش خاص را رها کرده و در حالی که حس امنیت ما آسیب‌ناپذیر است شکوفا شدن و تغییر نقش‌ها را مشاهده می‌کنیم. به زندگی که همه این کائنات را بدون عقل من ذهنی ما اداره می‌کند اعتماد می‌کنیم.

مولانا در غزل ۲۰۲۹ می‌گویند:

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

ویژگی خاص ما انسان‌ها این قابلیت است که می‌توانیم با دست نقاشی زندگی کاملاً یکی شویم و در عین حال در قالب چهار بعدمان به صورت یک نقش جسمی ظاهر شده و آن نقش را تا زمانی که زندگی می‌خواهد زندگی کنیم. مولانا به ما می‌آموزد که ما از جنس خود نقاش هستیم، از جنس آفرینندگی هستیم و می‌توانیم لحظه به لحظه آفریننده شادی و برکت در این جهان باشیم. در حقیقت ما با باز کردن فضای دلمان راه را برای آفرینندگی زندگی باز می‌کنیم تا اصل ما را به ما نشان دهد و خودش را بیان کند.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳ و ۳۷۷۸

تو ز گرمنا بنی آدم شهی

هم به خشکی، هم به دریا پا نهی



قالبِ خاکی فتاده بر زمین

روح او گردان بر آن چرخ برین

این ابیات به ما مژده می دهند که ما می توانیم در این جهان زندگی کنیم ولی از تابلوی نقاشی بیرون ببریم و با نیروی آن یک زندگی به پرواز در بیاوریم.

مولانا به ما آموزش می دهد مهمترین کار ما این است که هشیارانه به این پتانسیل یعنی امکان یکی شدن با دست زندگی زنده شویم و آن را هر چه بیشتر از قوه به فعل درآوریم.

پس یاد می گیرم که آسیب پذیر بودن نقشها و نگرانی از دست دادن آنها را به پای هشیاریم نچسبانم.

یاد می گیرم که به زیبایی و عشق زندگی اعتماد داشته باشم. مگر نمی بینم که این کائنات چقدر زیباست؟

همچنین یاد می گیرم که قیمت من بالا و پایین نمی شود، هر کجا هستم باشم، خدا، زندگی، اصل و زیبایی آنجاست. قیمت من با هیچ وضعیت بیرونی تغییر نمی کند. من از بین آدمها خریداری ندارم. خداوند، او اینجاست، از رگ گردن نزدیکتر، حالها را او می نویسد.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷- الی ۳۶۹۹

هرچه از وی شاد گردی در جهان

از فراق او بیندیش آن زمان

ز آنچه گشتی شاد بس کس شاد شد

آخر از وی جست و همچون باد شد

از تو هم بجهد تو دل بر وی منه



پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه

این ابیات می‌گویند هر لحظه توان جدا شدن از فکرها که همان نقاشی‌ها هستند را داشته باش. در عین حال که در دنیا مشارکت داری، نقش‌ها را شکوفا می‌کنی و با خرد زندگی آنها را به طور کامل زندگی می‌کنی هر لحظه توان این را داشته باش که به فضای بیرون از تابلو، به فضای عدم برگردی و زندگی را از آن فضا بگیری. کامل زندگی کردن نقش مثلاً این هست که از توانایی‌هایی که زندگی به ما بخشیده استفاده کنیم و آنها را به بهترین شکل در مسیر زندگی به کار بگیریم. اما کار یا هنر ما این است که در عین حال به هیچ فکری نچسبیم و حس وجود به آنها ندهیم. فکر پدر من، همسر من، دوست من... فکرها آفل هستند. کار ما این است که وجودمان را از فکرها بکنیم و به وجود مطلق بیدار شویم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۲

ما عَدَمِ هائیم و هستی های ما

تو وجودِ مطلقِی، فانی‌نما

در پایان یاد داشت‌هایی از برنامه ۸۳۲ گنج حضور را که الهام بخش برای این پیام بودند به اشتراک می‌گذارم:

پس ذهن برای انسان جای اقامت نیست. ما هم که از جنس بی‌صورتی هستیم، از جنس خدا هستیم، در صورت یعنی در ذهن نباید اقامت کنیم. چیزهای فانی نمی‌تواند ارزش‌گذاری کند به یک چیز باقی. ما در اصل از جنس باقی هستیم، از جنس خدا هستیم.

با سپاس، سارا از برلین



با سلام و خدا قوت خدمت آقای شهبازی و همه دوستان و قدردانی از زحمات عاشقانه شما عزیزان.

نکاتی از برنامه ۸۳۶ و تماس تلفنی چند تن از دوستان که در چند برنامه اخیر مطرح شد و اتفاقاً از چالش‌های این روزهای بنده هم بوده را با شما در میان می‌گذارم.

در طول کار کردن ما به لحاظ معنوی روی خودمان، من ذهنی بارها ما را مورد حمله قرار خواهد داد و اتفاقاً حمله‌ی او زمانی سنگین‌تر می‌شود که پیشرفت ما به لحاظ معنوی محسوس‌تر و بیشتر است.

همیشه با هر سختی آسانی‌ست و با هر غم و ناامیدی، شادی و امید بیشتری همراه است و همین طور با هر احساس عدم پیشرفتی، موفقیت و پیشرفت فراوان‌تری حاصل می‌شود، به شرطی که ما دستمان را از پیر راه جدا نکنیم و ناامید نشویم و کار روی خودمان را ادامه دهیم و حاضر و ناظر بنشینیم و خودمان را جدای از من ذهنی ببینیم و اگر هنوز نمی‌توانیم بدون واکنش باشیم فقط ناظر کار او باشیم و به کارهای خودمان در من ذهنی حق ندهیم...

من ذهنی بی‌کار نمی‌نشیند و به موازات اینکه بازوهای معنوی ما قوی‌تر می‌شود او هم حربه‌های جدیدتر و پیچیده‌تری به کار می‌گیرد، اما این قرار نیست که همیشه ادامه پیدا کند.

تا زمانی که آن ثبات و بی‌نهایت در ما برقرار نشده است این حمله‌ها و این چالش‌ها برای ما لازم است.

بارها در اوج پیشرفت معنوی و کار کردن روی خود، من ذهنی مرا مورد حمله قرار می‌دهد که اصلاً برای چه روی خود کار می‌کنی و آیا اینکار مؤثر است؟

اصلاً کسی به آن توجه خواهد کرد؟

ممکن است دیگران و یا حتی نزدیک‌ترین اطرافیان ما کوچک‌ترین توجهی به کار ما نکنند و هیچ تغییری در راستای تلاش‌های ما نکنند.

اتفاقاً این طرح زندگی‌ست.



خداوند می‌خواهد ما یاد بگیریم که فقط برای او و رضای او عمل کنیم. ما که نمی‌خواهیم روی خود کار کنیم که دیگران عوض شوند ما این کار را برای تبدیل شدن خودمان انجام می‌دهیم.

اصلاً توجه و تمرکزِ بیش از اندازه‌ی ما روی دیگران و وضعیت‌ها ما را از خدا دور کرده است، پس زندگی گاهی ما را از طریق نا امید شدن از آنها به سوی خود می‌کشد که هدف و مقصودِ ما فقط خودِ اوست.

اگر چه به واسطه‌ی کارِ ما روی خود، زندگی حتماً مشغولِ کار کردن روی آنها و تغییرِ وضعیت‌ها به بهترین شکل می‌باشد اما من ذهنیِ ما از درکِ این موضوع عاجز است.

ما قانونِ جبران را به صورتِ کامل در موردِ همه اجرا می‌کنیم اما همه‌ی اینها باید در راستای رضای خدا باشد نه اینکه برای تایید گرفتن و تغییرِ دیگران باشد.

یکی دیگر از حیل‌های من ذهنی ساده نشان دادن و طبیعی نشان دادنِ عاداتِ بد است.

هر وقت ما کاری را از دیگران پنهان کردیم که در حضورشان جراتِ انجامِ آن را نداریم، بدانیم که آن دامِ من ذهنی است.

اینکه ما عادتِ بدی را در خود طبیعی و غریزی می‌دانیم اما حتی نوعِ خفیف‌ترِ آن را در دیگران به هیچ عنوان نمی‌پذیریم هم حیل‌های من ذهنی است.

به خاطر دارم دوستی را به دلیلِ واکنش نشان دادن به نتیجه‌ی فوتبالِ تیمِ موردِ علاقه‌اش موردِ سوال قرار می‌دادم و اینکه این فقط یک بازی است و واکنش‌های این چینی از انسانِ بالغِ طبیعی نیست و انسان باید فراتر از اینها بیندیشد اما فراموش کرده بودم که همزمان خودم در حالِ ستیزه و تحریکِ من ذهنیِ او بودم.

نکته دیگر اینکه ما باید آگاه باشیم که هیچ گناه و اشتباهی نیست که در فضای بی‌کرانِ الهی جا نشود.

اگر لطف و فضاگشاییِ خداوند نبود هیچ باشنده‌ای جراتِ ارتکابِ به گناه را نداشت.



هرگاه ما در من ذهنی گناهی مرتکب شدیم و یا واکنشی نشان دادیم پس از انجام آن دیگر اشتباه ما فقط یک تجربه‌ی بیدارکننده و یک فرصتِ دیگر برای تبدیل شدن است.

زندگی اراده‌ی هیچ اشتباهی را به ما نمی‌دهد که بلافاصله توان و فرصتِ جبرانِ آن را به ما نداده باشد.

تا زمانی که همانندگی در مرکز ما باشد و تا جایی که زندگی صلاح بداند و لازم باشد من ذهنی به شیوه‌های گوناگون ما را فریب خواهد داد و ما را به اشتباه خواهد انداخت اما زندگی در پسِ شناسایی کردنِ تخریب‌های او فرصتِ جبران را هم به ما خواهد داد.

اگر از کنار آن به غفلت و کاهلی عبور نکنیم شاید مجال و فرصتِ تبدیل را در یکی از این شناسایی‌ها بیابیم.

ضمن اینکه هر کدام ما مقداری حضور به فراخور تسلیم و تعهدمان بدست آورده‌ایم، به خاطر این است که چالش‌ها را می‌بینیم و در صددِ رفعِ آنها می‌کوشیم اما نتیجه و راهِ حصولِ حضور را باید به دستِ زندگی بسپاریم و با ذهن به دنبالِ راه حلّ نگردیم.

ارادتمند شما، حسام مازندران



درود بر آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

یک تجربه‌ای را با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم.

دو هفته قبل به شدت مورد حمله‌های من ذهنیم قرار گرفته بودم، و آنچنان عینک‌های هم هویت شدگی به چشمانم زده شده بود که هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم، اگر راهکارهایی را که از آقای شهبازی نازنین با توجه به آموزه‌های مولانای جان نمی‌دانستم خیلی عذاب کشیده و در دردها و فکرهایم گم می‌شدم، ولی آنها را بکار گرفته و از شر من ذهنیم خلاص شدم.

🌻 نباید بگذارم هوشیاریم خیلی پایین بیاید، پس مرتب ابیات مربوط به تسلیم، انصتوا، شکر، صبر را تکرار می‌کردم.

🌻 خودم را از برنامه جدا نکرده بلکه خیلی جدی‌تر و بیشتر برنامه‌ها را می‌دیدم.

🌻 پیام‌های دوستان را در کانال معنوی می‌خواندم، ولی همچنان زیر نفوذ من ذهنی و بیشتر وقتها در مثلث همانش بودم و خودم این را می‌دیدم.

🌻 برنامه بی‌نظیر ۸۳۶ بسیار برایم آموزنده و بیدار کننده بود و بارها با دقت گوش کردم و با توجه به ابیات این برنامه و توضیحات جناب شهبازی خودم را زیر نور افکن قرار داده و باز بینی کردم.

🌻 نباید نا امید شوم و بدانم که زندگی خودش مرا به این راه معنوی دعوت کرده و توفیق گوش کردن به این برنامه را داده، پس حتما خودش بهترین یاور من است.

🌻 باید ترازویم را بررسی کنم، چه اندازه هوشیاری حضور و چه اندازه هوشیاری جسمی دارم، و کدام همانیدگی‌ها هستند که عینکشان را به چشمهای من زدند که از طریق آنها می‌بینم، و با حرص داشتتم ترازو را نادیده گرفته‌ام؟

🌻 آیا بخشش دارم؟



دردها، رنجشها، خشم و ترس‌هایم را می‌بینم و آنها را می‌اندازم؟ حاضرم نظم پارک من ذهنی را به هم زده و کنترل را رها کرده و به جای آن نظم جنگل را جایگزین کنم؟

🌻 آیا مسئولیت اشتباهاتم را می‌پذیرم؟ فضاگشایی و تسلیم و شکر و صبر و پرهیز دارم؟ همانیدگی‌هایم را می‌بینم و آنها را می‌اندازم؟

🌻 قانون جبران را چه از نظر مالی و چه از نظر متعهد بودن و کار مرتب روی خودم و گوش کردن به برنامه و تکرار ابیات مولانا به خوبی انجام می‌دهم؟

آیا قانون انصتوا را رعایت می‌کنم؟ ذهنم را خاموش می‌کنم یا مرتب از طریق همانیدگی‌هایم حرف می‌زنم؟

🌻 آیا هر چیز بیرونی را در مرکز قرار داده و درد ایجاد می‌کنم و از این که همانیدگی‌هایم زیاد نشوند یا آنها را از دست بدهم ناراحتم؟

🌻 آیا میزان حضورم را مرتب با خط کش ذهن اندازه‌گیری کرده و خودم را با دیگران مقایسه می‌کنم؟

آیا دائما منقبض می‌شوم و در افسانه سازی من ذهنی هستم، یا در برابر اتفاقات فضاگشایی کرده و منبسط می‌شوم؟

🌻 و بسیاری سئوالات دیگری که با توجه به برنامه ۸۳۶ از خودم پرسیدم و صادقانه به خودم جواب دادم، تکرار این ابیات هم کمک زیادی کرد تا دوباره به آرامش برسم و به تسلیم و ناظر بودن بر ذهنم به یاری خدا از دام من ذهنیم آزاد شدم، ولی می‌دانم که نباید گرفتار پندار کمال شوم و کار همیشگی و تمرکز روی خودم می‌تواند راه حل باشد.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

🌻 علتی بدتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذو دلال

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰



🌻 از ترازو کم کنی من کم کنم

تا تو با من روشنی من روشنم

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

🌻 حکم حق گسترد بهر ما بساط

که بگویند از طریق انبساط

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

🌻 زان جرای روح چون نقصان شود

جانش از نقصان آن لرزان شود

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

🌻 پس بداند که خطایی رفته است

که سمن زار رضا آشفته است

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

🌻 از قرین بی قول و گفت و گوی او

خو بدزدد، دل نهان از خوی او

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

🌻 می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها



مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۵۸

🌻 گر غمی آید، گلوی او بگیر

داد از او بستان، امیر داد باش

با تشکر و قدردانی فراوان از آقای شهبازی نازنین که آرامش و دید درست به زندگی را از ایشان آموختم، و سپاس از عزیزانی که پیامهای زیبایشان راهگشای زندگیم بوده.

باسپاس، زهرا از مشهد



🌸 خلاصه‌ی شرح چند بیت از برنامه‌ی ۸۳۲ گنج حضور 🌸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۹

🌻 بر هر چه همی لرزی، می‌دان که همان ارزی

🌻 زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد

🌻 هر چیزی که تو را ناراحت می‌کند بدان که ارزش تو به اندازه‌ی همان چیز است. اگر تو عاشق واقعی باشی درونت

باید یک آسمان بی‌نهایت گسترده‌تر از عرش باشد، یعنی نباید هیچ همانیدگی در مرکزت وجود داشته باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

🌻 قبله را چون کرد دست حق عیان

🌻 پس، تحرّی بعد از این مردود دان

🌻 وقتی دست قدرتمند خدا در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی قبله، «مرکز عدم» را آشکار کرده است و شما با دید عدم

می‌بینید و درک می‌کنید که از جنس فرم نیستید، پس از این جستجوی ذهنی قبله، «خدا» مردود و باطل است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷

🌸 هین بگردان از تحرّی رو و سر

🌸 که پدید آمد معاد و مستقرّ

🌸 به هوش باش از جست و جوی خدا در ذهن صرف نظر کن، زیرا زمان آن رسیده است که انسان به خدا زنده شده

و در این لحظه‌ی ابدی مستقر شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳



☀️ تو ز طفلی چون سببها دیده‌ایی

☀️ در سبب، از جهل برچفسیده‌ایی

☀️ تو به علت خامی و ماندن در ذهن یا از همان دوران طفولیت علل و اسباب ذهنی و وضعیت‌ها را دیده‌ای، از این رو به واسطه‌ی نادانی فقط، به آن‌ها چسبیده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

🦋 چون سببها رفت بر سر می‌زنی

🦋 ربّنا و ربّناها می‌کنی

🦋 همین که سببها و علل ذهنی که زندگی در رسیدن به وضعیت‌های آینده هست از میان رفتند، ناله و شکایت می‌کنی و خدا خدا می‌گویی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

🌈 گویدش رُدّوا لعادوا، کار توست

🌈 ای تو اندر توبه و میثاق سست

🌈 حضرت حق به او می‌گوید: اگر به تو کمک کنم و مرکزت را عدم کنم، به محض این که دوباره به ذهن برگردی باز سببها را خواهی دید، ای بنده‌ی توبه شکن و سست عهد من.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

❁ ننگرم عهد بدت، بدهم عطا

❁ از کرم، این دم چو می‌خوانی مرا



❁ خداوند می‌گوید: من به عهد سست تو که اتفاق این لحظه را نمی‌پذیری نگاه نمی‌کنم، اگر در این لحظه فضاگشایی کنی و مرا بخوانی از روی بخشش و کرم به تو کمک می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۴

🍄 چون مبارک نیست بر تو این علوم

🍄 خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم

🍄 این باورها و دانش‌های همانیده شده بر تو مبارک نیست خود را نسبت به آن‌ها ابله کن و از شومی و بد شگونی آن‌ها و اتفاقات بد شگون بگذر، به عبارت دیگر علت بخش عمده‌ای از اتفاقات بدی که برای انسان می‌افتد، باورهای کهنه‌ای است که با آنها همانیده شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۷

🍀 دم مزن تا دم زند بهر تو روح

🍀 آشنا بگذار در کشتی نوح

🍀 خاموش باش فضاگشایی کن تا روح خدا و خرد خدا با تو سخن بگوید. شنا کردن را در حالی که در کشتی نوح هستی رها کن یعنی در فضای یکتایی این لحظه از فکری به فکر دیگر مپیر.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

🌲 جمله عالم زین غلط کردند راه

🌲 کز عدم ترسند و آن آمد پناه



انسان‌ها از این رو راه را گم کردند و خطا رفته‌اند که از عدم می‌ترسند یعنی از فضاگشایی و انداختن همانیدگی‌ها ترس دارند در حالی که فقط مرکز عدم و خالی از همانیدگی‌ها پناهگاه امن است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۴۱

صورت از بی‌صورتی آمد برون 🌱

باز شد که انا الیه راجعون 🌱

صورت من ذهنی ما از بی‌صورتی «فضای یکتایی عدم» پدید می‌آید و دوباره به آن بر می‌گردد، هر چیزی از عدم بیرون می‌آید و دوباره عدم آن را می‌بلعد همان گونه که صدا از سکوت زاییده می‌شود و دوباره به آن باز می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۹۹

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست 🌱

ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست 🌱

ما همچون نی هستیم که خداوند ما را می‌نوازد برای این که بتواند ما را بنوازد باید مرکز ما از همانیدگی‌ها خالی شود. ما شبیه کوهی هستیم که ندای او را در جهان منعکس می‌کنیم. خدا با تپه که من ذهنی هست حرف می‌زند چون پارازیت ذهنی دارد نمی‌تواند ندای خدا را منعکس کند اما کوه انسان زنده شده به حضور چون پارازیت ذهنی ندارد عیناً ندای خدا را منعکس می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۳

ما همه شیران، ولی شیر علم 🌱

حمله‌شان از باد باشد دم به دم 🌱



🌴 من ذهنی همه‌ی ما مانند شیران منقوش بر پرچم است که با باد حرکت می‌کنند و گویی در حال حمله است اما حمله‌ی آن‌ها هر لحظه به علت باد، نیروی ناپیدای ایزدی است، یعنی هشیاری جسمی را هم خداوند به جنبش در می‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۴

🌸 حمله‌شان پیدا و ناپیداست باد

🌸 آنکه ناپیداست، از ما کم مباد

🌸 حمله‌ی شیران «من ذهنی» آشکار و واضح است، اما نیروی باد، «نیروی زنده کننده‌ی زندگی» ناپیداست. فیض و لطف این نیروی پنهان از ما کم مباد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۵

🌸 تیر را مشکن که آن تیر شهی است

🌸 نیست پر تاوی، ز شصت آگهی است

🌸 اتفاقاتی که قضا پیش می‌آورد مانند تیری است که تصادفی پرتاب نمی‌شود، بلکه یک باشنده‌ی آگاه یعنی زندگی همانیدگی‌های تو را هدف گرفته است، پس خشمگین نشو، و تیر را مشکن یعنی مقاومت و قضاوت نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶

🌸 ما رَمیتَ اذ رَمیتَ گفت حق

🌸 کار حق بر کارها دارد سبق



❀ خداوند می گوید تو تیر نمی اندازی بلکه خدا تیر می اندازد. وقتی مرکز را عدم می کنیم خداوند از طریق ما فکر می کند. راندن همانیدگی ها و عدم کردن مرکز بر تمام کارها اولویت دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۷

❀ این ثنا گفتن، ز من ترک ثناست

❀ کین دلیل هستی و هستی خطاست

❀ من با من ذهنی ثنا گفتن را بلد نیستم، بهتر است ثنا نکنم چرا که ثنا گفتن من درحقیقت ترک ثناست و این دلیل وجود همانیدگی ها و هستی داشتن در ذهن است که خطاست.

❀ سمیرا ۳۱ ساله از تایباد ❀



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com